

امپریالیسم متأخر

پنجاه سال پس از عصر امپریالیسم هری مگداف

جان بلامی فاستر



ترجمه‌ی هومن کاسبی



مطالعه‌ی کلاسیک وی. ای. لنین در یک قرن پیش به نام *امپریالیسم: آخرین مرحله‌ی سرمایه‌داری* (که با عنوانی که پس از نخستین انتشارش پیدا کرد، یعنی *امپریالیسم: بالاترین مرحله‌ی سرمایه‌داری*، مشهورتر است)، کماکان تأثیرگذارترین اثر در باب امپریالیسم است.^۱ لنین از اصطلاح *امپریالیسم مدرن* یا صرفاً *امپریالیسم* برای اشاره به عصر سرمایه‌ی متمرکز استفاده می‌کرد، که در طی آن، تمام جهان توسط دولت‌های عمده و شرکت‌های آن‌ها تکه‌پاره می‌شود، و *مرحله‌ی امپریالیستی* را از استعمار/*امپریالیسم* مراحل *مرکانتیلیستی*^۱ و رقابت آزاد سرمایه‌داری، که مقدم بر آن مرحله بودند، متمایز ساخت. لنین اصرار داشت که «سیاست استعماری و امپریالیسم، پیش از این آخرین مرحله‌ی [امپریالیستی] سرمایه‌داری، و حتی پیش از سرمایه‌داری، وجود داشتند».^۲

مرحله‌ی نوامپریالیستی که در ربع آخر قرن نوزدهم آغاز می‌شود و تا قرن بیستم امتداد می‌یابد، فرآورده‌ی رشد شرکت‌های غول‌آسای سرمایه‌داری با قدرت انحصاری، شکل‌گیری ارتباط نزدیک میان این شرکت‌ها و دولت-ملت‌هایی که در آن‌ها به ظهور رسیدند، و در نتیجه نبرد برای کنترل جمعیت‌ها و منابع جهان - که به رقابت و جنگ میان سرمایه‌داران می‌انجامید- تلقی می‌شود. لنین نوشت که «اگر ارائه‌ی موجزترین تعریف ممکن از امپریالیسم [به مثابه «مرحله‌ی [ای] خاص»] ضروری باشد، باید بگوییم که امپریالیسم عبارتست از مرحله‌ی انحصاری سرمایه‌داری».^۳

تحلیل کلی لنین از امپریالیسم، به گروهی از نظریات در سنت مارکسی تعلق داشت که تا حد زیادی مکمل هم بودند؛ از جمله آثاری همچون *سرمایه‌ی مالی* (۱۹۱۰) از رودولف هیلفردینگ،^۲ *انباشت سرمایه* (۱۹۱۳) از رزا لوکزامبورگ، و

^۱ Mercantilist

^۲ Rudolf Hilferding

امپریالیسم و اقتصاد جهانی (۱۹۱۵) از نیکلای بوخارین^۱ با این حال، تحلیل خود لنین به خاطر توانایی آن برای درک شرایط جهانی غالب تا جنگ جهانی دوم، از جمله توضیح خود جنگ‌های جهانی، بی‌رقیب بود. نقطه قوت تحلیل او، سرشت انضمامی و تاریخی آن بود که از فرمول‌های نظری متصلب فاصله می‌گرفت؛ و پدیدارهای متنوعی را همچون رشد انحصار و سرمایه‌ی مالی، «تقسیم جهان میان تراست‌های بین‌المللی»، صدور سرمایه، مسابقه بر سر انرژی و مواد خام، نبرد طبقاتی، رقابت ژئوپلیتیک در نبرد بر سر قلمروی اقتصادی و عرصه‌های نفوذ، ظهور اشرافیت کارگری در کشورهای کانونی سرمایه‌داری، و نزاع برای کسب هژمونی جهانی و منطقه‌ای، دربر می‌گرفت.^۵

لنین در حین تأکید بر رقابت بین‌سرمایه‌داری، به سلسله‌مراتب دولت-ملت‌ها و نقش آن در جدایی قدرت‌های کانون از ملل فقیرتر پیرامون که درون مدارهای امپریالیستی آن‌ها قرار می‌گرفتند نیز اشاره می‌کرد. تحلیل او به فراسوی استعمارگری می‌رفت تا نواستعمارگری را در رابطه با آمریکای لاتین مورد بحث قرار دهد. لنین در دهه‌ی ۱۹۲۰، گوش‌به‌زنگ مبارزات انقلابی که در مکزیک، ترکیه، ایران، چین و هند رخ می‌دادند، پیشگام بسط و گسترش تحلیل خود به بررسی تمام «مستعمرات و کشورهای تحت جور امپریالیستی» و تمام «کشورهای وابسته» بود، که به وقوع انقلاب در پیرامون «امپریالیسم بین‌المللی» منجر شد.^۶

با این حال، تاریخ در برداشت مارکسی، دیالکتیک استمرار و تغییر است. در دهه‌ی ۱۹۶۰، تحلیل لنین به‌رغم جامعیت و فراگیری آن، نیازمند به‌روزرسانی بود. ایالات متحده در دوران پس از جنگ جهانی دوم با هژمونی تقریباً مطلق بر اقتصاد جهان سرمایه‌داری به منصفی ظهور رسید. همزمان، جهان شاهد بزرگ‌ترین موج

^۱ Nikolai Bukharin

انقلابی در تاریخ ملازم با گسست از استعمارگری، ظهور نواستعمارگری، و ظهور عرصه‌ی رقیب جامعه‌ی پساانقلابی، از جمله دولت‌هایی با آمال سوسیالیستی بود.^۷ ایالات متحده و متحدانش، در این جوّ تغییریافته‌ی متناظر با جنگ سرد، ایدئولوژی جدیدی را برای رشد اقتصادی، توسعه، یاری و مدرنیزاسیون درون چارچوب ایدئولوژیک سرمایه‌داری ارائه دادند. ارتش روشنفکران لیبرال و سوسیال-دموکرات در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، از جمله چهره‌هایی چون مارک بلاو،^۱ بنجامین جی. کوهن،^۲ رابرت دابلو. تاکر^۳ و برینگتون مور جونیور،^۴ در در فهرست کسانی قرار داشتند که وجود امپریالیسم اقتصادی، اگر نه امپریالیسم به‌طور کلی، را انکار کردند و تحلیل خود را به چهره‌های مختلف در جناح چپ و در ایالات متحده به‌طور اخص، از جمله پل باران،^۵ پل سوئیزی،^۶ ویلیام اپلمن ویلیامز،^۷ و هری مگداف،^۸ معطوف کردند.^۸

کتاب هری مگداف به نام *عصر امپریالیسم: اقتصاد سیاست خارجی ایالات متحده (۱۹۶۹)*، که بیش از پنجاه سال پس از اثر بزرگ لنین نوشته شد، در محور مباحثه‌ی شدید در باب امپریالیسم آمریکا در دهه‌ی ۱۹۶۰ و ۷۰ در بستر جنگ ویتنام بود. *عصر امپریالیسم* همراه با مجموعه جستارهای تاریخی و نظری مگداف از اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ و دهه‌ی ۱۹۷۰ - *امپریالیسم: از عصر استعماری تا حال حاضر (۱۹۷۸)* - در جایگاه

^۱ Mark Blaug

^۲ Benjamin J. Cohen

^۳ Robert W. Tucker

^۴ Barrington Moore Jr.

^۵ Paul Baran

^۶ Paul Sweezy

^۷ William Appleman Williams

^۸ Harry Magdoff

یکپارچه‌ترین تحلیل اقتصادی، تاریخی و نظری از امپریالیسم ایالات متحده در نقطه‌ی اوج آن، در به اصطلاح عصر طلایی سرمایه‌داری انحصاری، قرار می‌گیرد.^۱

مگداف، بیش از هر چهره‌ی دیگری در آن زمان، از دیالکتیک استمرار و تغییر در تحلیل مارکسی امپریالیسم الگوبرداری کرد، و کار خود را به تحلیل پیشین‌لنین پیوند زد. او مانند سایر نظریه‌پردازان مارکسی برجسته‌ی امپریالیسم از اواسط قرن بیستم تا امروز، همچون باران، سوئیزی و سمیر امین،^۱ به تأکید بر تراکم و تمرکز سرمایه، همراستا با ظهور شرکت‌های انحصاری، به‌مثابه کلید درک امپریالیسم اواخر قرن بیستم و اوایل قرن بیست‌ویکم ادامه داد. به‌علاوه، مگداف بر ماهیت پیچیده و چندسویه‌ی رویکرد اصلی لنین اتکا داشت و تلاش می‌کرد آن را برای دوران متأخر تکرار کند. مگداف، سنجه‌های بهره‌وری آماری (که امروزه هنوز توسط وزارت کار ایالات متحده مورد استفاده قرار می‌گیرد) را برای پروژه‌ی تحقیقاتی ملی اداره‌ی پیشرفت کار در باب فرصت‌های اشتغال مجدد و توسعه‌ی تکنولوژیک در طول نیودیل در دهه‌ی ۱۹۳۰ طراحی کرده بود. او چهره‌ای مؤثر در سازمان‌دهی صنعت جنگ ایالات متحده در جنگ جهانی دوم به عنوان رئیس شاخه‌ی الزامات غیرنظامی کمیسیون مشورتی دفاع ملی بود، و نقش مهمی در هیئت تولید جنگ ایفا می‌کرد که مسئولیت برنامه‌ریزی و کنترل در صنایع ماشین‌آلات به او محول شد. او متعاقباً ریاست شاخه‌ی تحلیل کسب‌وکارهای کنونی را در وزارت بازرگانی بر عهده داشت، که ناظر پیمایش کسب‌وکار/ره‌ای کنونی^۲ توسط حکومت ایالات متحده بود، و بعد در مقام مشاور اقتصادی هنری والس،^۳ وزیر بازرگانی ایالات متحده (و معاون رئیس جمهور سابق ایالات متحده)، خدمت کرد. این پس‌زمینه‌ی فوق‌العاده در برساخت و

^۱ Samir Amin

^۲ Survey of Current Business

^۳ Henry Wallace

تحلیل آمار اقتصادی ایالات متحده و در برنامه‌ریزی زمان جنگ به این معنی بود که مگداف برای ارائه‌ی مظاهر تجربی قاطع از امپریالیسم اقتصادی شرکت‌های آمریکایی و دولت ایالات متحده، و همچنین رابطه‌ی آن با ابعاد وسیع‌تر امپریالیسم جهانی، به‌خوبی مجهز بود.^{۱۰}

امپریالیسم را در بررسی مگداف نمی‌توان در سطح بالایی از انتزاع نگریست، که گاهی اوقات برای تحلیل منطق سرمایه مورد استفاده قرار می‌گیرد. بلکه رویکرد معقول به امپریالیسم مستلزم توجه به عملکردهای درونی سرمایه‌داری جهانی بود، که از انتزاع نظری تأثیر می‌پذیرفت، اما نهایتاً در سطح انضمامی و تاریخی تأیید می‌شد و معنادار می‌گشت.^{۱۱} این روش مطابق با روش خود کارل مارکس بود، که نقد خود از اقتصاد سیاسی را به وسیله‌ی تقریب‌های پیاپی از امر انتزاعی به امر انضمامی پروراند. بدین ترتیب مارکس نقد خود را با سرمایه (که در اصل مقدر بود مجلد اول از اثری شش-جلدی باشد) - باز نمود انتزاعی‌ترین سطح تحلیل - آغاز کرد، و قصد داشت آن را با مجلد ۵ در باب تجارت بین‌المللی و مجلد ۶ در باب اقتصاد و بحران‌های جهانی تکمیل کند؛ یعنی از منظر تحلیل انضمامی آنچه که امروزه نظام جهانی امپریالیستی نامیده می‌شود. با این حال، او هرگز از مجلد اول طرح اصلی فراتر نرفت، که به سه مجلد سرمایه تبدیل شد.^{۱۲}

پیکربندی‌های امپریالیسم به ادعای مگداف ذاتاً پیچیده و متغیر هستند، که هر دو نیروی مرکز‌گرا و مرکز‌گریز حاکم بر نظام را منعکس می‌کنند. امپریالیسم ایالات متحده باید به طریقی تفسیر می‌شد که «وحدت جوهری» میان مقاصد/گرایش‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی-استراتژیک آشکار گردد. نقش شرکت‌های چندملیتی را در خارج از کشور نمی‌توان از نقش پایگاه‌های نظامی ایالات متحده در سراسر سیاره یا نیاز به کنترل نفت و سایر منابع استراتژیک جدا کرد. مگداف به بهترین نحو بر ادعاهای ذیل خط بطلان کشید: (۱) سرمایه‌گذاری مستقیم و تجارت خارجی دارای اهمیت

اقتصادی کمی برای ایالات متحده هستند (او نشان داد که سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی از حدود ۱۰ درصد سود پس از مالیات شرکت‌های غیرمالی ایالات متحده در سال ۱۹۵۰ تا حدود ۲۲ درصد در سال ۱۹۶۴ افزایش یافته است)؛ (۲) اقتصاد ایالات متحده به نفت و سایر مواد خام واقع در خارج از کشور وابسته نیست، و هیچ‌گونه منافع ژئوپلتیک ذاتی ندارند؛ و (۳) سود ایالات متحده فقط به میزانی ناچیز تحت تأثیر مازاد استخراج شده از پیرامون نظام جهانی قرار می‌گیرد.^{۱۳} این واقعیت که سایر کشورهای بزرگ سرمایه‌داری همگی به هژمونی ایالات متحده گردن نهادند، به این معنا نیست که رقابت بینا سرمایه‌داری به‌طور کامل ناپدید شده یا در آینده دوباره ظاهر نخواهد شد. مگداف در پاسخ به کسانی که می‌پرسیدند «امپریالیسم واقعاً [برای ایالات متحده] ضروری است یا نه»، توضیح داد که «امپریالیسم، شیوه‌ی زندگی سرمایه‌داری است».^{۱۴}

برای مگداف، که در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ و اوایل دهه‌ی ۷۰ می‌نوشت، تغییرات اصلی در ساختار امپریالیسم از زمان لنین - فراسوی استعمارزدایی و ظهور هژمونی ایالات متحده - همگی مربوط به توسعه‌ی بیشتر سرمایه‌ی انحصاری بودند: (۱) ظهور مجموعه‌ی نظامی-صنعتی؛ (۲) سر بر آوردن شرکت‌های چندملیتی (از جمله بانک‌داری چندملیتی) و نفوذ روبه‌رشد آنها در پیرامون؛ و (۳) «تقدم منافع صنعت نظامی-چندملیتی بر امور دولت». او خاطر نشان کرد که این توصیف، نخست و مهم‌تر از همه در مورد خود ایالات متحده صدق می‌کند، اما روابطی را نیز بازتاب می‌داد که در میان قدرت‌های امپریالیستی رقیب متبلور می‌شوند. در اصل، او به گرایش درون نظام به سوی شکل‌گیری نوعی سرمایه‌داری انحصاری تعمیم‌یافته‌تر اشاره می‌کرد، که در ایالات متحده آغاز شده بود اما خودش را بر سراسر جهان تحمیل می‌کرد. عنصری کلیدی در عصر امپریالیسم مگداف، فصل او در مورد رشد «شبکه‌ی مالی» بود، که کل پدیدار بانک‌داری چندملیتی و مالیه را به‌طور کلی بررسی می‌کرد؛ او بررسی آنها

را در اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ در جهانی‌سازی: با چه هدف؟ مورد بسط و گسترش بیش‌تری قرار داد، که شامل تحلیل او از «جهانی‌شدن مالیه» است.^{۱۵}

در این‌جا ادعا خواهد شد که جهانی‌سازی تولید (و مالیه) - که همراه با نولیبرالیسم از رکود اقتصادی اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ به ظهور رسید، و سپس با فروپاشی جوامع نوع شوروی و ادغام مجدد چین در نظام جهانی سرمایه‌داری شتاب گرفت - نوعی سرمایه‌داری انحصاری تعمیم‌یافته‌تر را به وجود آورده است، که متفکرانی نظیر مگداف، باران، سوئیزی و امین در مورد آن نظریه‌پردازی کرده‌اند؛ و به آن‌چه می‌توان *امپریالیسم متأخر* نامید، منجر شد.

امپریالیسم متأخر به دوره‌ی کنونی سرمایه‌ی انحصاری-مالی و رکود، افول هژمونی ایالات متحده و افزایش تضاد جهانی، همراه با تهدیدهای روبه‌رشد برای بنیادهای زیست‌محیطی تمدن و خود حیات ارجاع می‌دهد. این مفهوم اساساً بر روابط سلسله‌مراتبی افراطی حاکم بر اقتصاد جهانی سرمایه‌داری در قرن بیست‌ویکم دلالت می‌کند، که بیش از پیش تحت سلطه‌ی ابرشرکت‌های چندملیتی و چند دولت انگشت‌شمار در مرکز نظام جهانی قرار دارد. درست همان‌طور که اکنون ارجاع به *سرمایه‌داری متأخر* در بازشناسی آخرالزمان ناشی از نابسامانی‌های اقتصادی و زیست‌محیطی رواج دارد، امروزه صحبت از *امپریالیسم متأخر* نیز ضروری است که ابعاد و تناقضات جهانی آن نظام را بازتاب می‌دهد، تمام تقسیمات دیگر را درمی‌نوردد، و «شکافی جهانی» را در رشد تاریخی انسان به وجود می‌آورد: بحرانی دوران‌ساز که پرسش «تباهی یا انقلاب» را مطرح می‌کند.^{۱۶}

ناکامی مداوم بسیاری در جناح چپ، به‌ویژه در کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری، برای اذعان به این تحولات، عمدتاً نتیجه‌ی ترک فزاینده‌ی نظریه‌ی امپریالیسم و جایگزین کردن برداشت‌های شیء‌واره‌تر مربوط به جهانی‌سازی است که انگار سلسله‌مراتب‌های امپریالیستی سابق را منحل می‌سازد. غالباً ماجرا از این قرار است که

اکنون شماری از چارچوب‌های بدیل پیشنهاد می‌شوند که نشان‌گر (۱) نقش مترقی و خود-نابودگر امپریالیسم؛ (۲) تغییر هژمونی‌ها درون نظام جهانی که جایگزین نظریه‌ی امپریالیسم تلقی می‌شود؛ (۳) امپراتوری «قلمروزدایی‌شده» (بی‌دولت، بی‌مرز)؛ (۴) امپریالیسم سیاسی انتزاعی به رهبری ایالات متحده یا تحت حاکمیت سازمان‌های مافوق ملی جدا از نیروهای اقتصادی؛ (۵) ظهور فراملی‌گرایی به عنوان موجودیتی فی‌نفسه مستقل از دولت‌ها و جغرافیا؛ و (۶) واژگونی مفروض سلطه‌ی امپریالیستی هستند. از این رو پیش از بررسی پدیدار تاریخی امپریالیسم متأخر، ملاحظه‌ی برخی از این سوءبرداشته‌های غالب در جناح چپ در خود کشورهای امپریالیستی، به سبب امتناع از فهم واقعیت‌های ساختاری پیچیده و چندوجهی امپریالیسم متأخر در قرن بیست و یکم، ضروری است.

چپ غربی و انکار امپریالیسم

پرابهات پاتنایک^۱ در مقاله‌ی خود در *مانتلی ریویو* در نوامبر ۱۹۹۰ به نام «چه بر سر امپریالیسم آمد؟»، مسئله‌ی واگذاشتن نقد امپریالیسم درون بخش اعظم جناح چپ غربی را به شکل اثرگذاری مطرح کرد. پاتنایک که از اقتصاددانان دانشگاه جواهر لعل نهرو^۲ در دهلی نو بود، در نوشتار خود دو دهه پس از *عصر امپریالیسم مگداف* و اندکی بیش از یک دهه پس از *امپریالیسم: از عصر استعماری تا حال حاضر* اشاره کرد:

فردی بیگانه لاجرم متوجه استحاله‌ی قابل توجهی می‌شود که در طول دهه‌ی گذشته در گفتمان مارکسیستی در ایالات متحده روی داده است: دیگر به زحمت کسی

^۱ Prabhat Patnaik

^۲ Jawaharlal Nehru

درباره‌ی امپریالیسم صحبت می‌کند. در سال ۱۹۷۴ کمبریج انگلستان را که مشغول تدریس اقتصاد در آن‌جا بودم ترک کردم، و اکنون پس از ۱۵ سال به غرب بازگشته‌ام؛ این بار به ایالات متحده. امپریالیسم در زمانی که رفتم شاید برجسته‌ترین جایگاه را در هر بحث مارکسیستی اشغال می‌کرد، و در هیچ‌جا به اندازه‌ی ایالات متحده در مورد این موضوع نوشته و صحبت نمی‌شد؛ به طوری که بسیاری از مارکسیست‌های اروپایی، مارکسیسم آمریکایی را به آلودگی با «جهان‌سوم‌گرایی» متهم می‌کردند... مارکسیست‌ها در همه جا برای ادبیات در مورد امپریالیسم به ایالات متحده چشم داشتند...

امروزه آشکارا وضع چنین نیست. مارکسیست‌های جوان‌تر [در ایالات متحده] هنگامی که این اصطلاح ذکر می‌شود هاج‌وواج نگاه می‌کنند. مسائل داغ روز ... مورد بحث قرار می‌گیرند، اما بدون هیچ اشاره به امپریالیسم. خشم رادیکال در مورد تهاجم پاناما یا مداخله‌ی نظامی در نیکاراگوئه و السالوادور، به قضایای نظری درباره‌ی امپریالیسم ختم نمی‌شوند. و این مبحث در واقع از صفحات نشریات مارکسیستی، به ویژه آن‌هایی که تازه به وجود آمده‌اند، رخت بر بسته است.

عجیب آن‌که هیچ‌کس علیه این مفهوم نظریه‌پردازی نکرده است. سکوت در برابر امپریالیسم، پیامد مباحثه‌ای شدید نیست که وزنه‌ی ترازو قاطعانه به نفع یک طرف بحث سنگین شده باشد؛ این سکوت، به لحاظ نظری خود آگاهانه نیست. همچنین نمی‌توان باور داشت که جهان در یک دهه و نیم اخیر چنان تغییر یافته که سخن از امپریالیسم به نابه‌هنگامی‌ای آشکار بدل شده باشد.^{۱۷}

در آن زمان، پاتنایک تغییر در دیدگاه‌های چپ در ایالات متحده را به غیاب جنگی بزرگ همچون جنگ ویتنام در دوره‌ی ۱۹۷۵-۹۰ نسبت داد. اما تحول وضعیت اقتصادی و تجربه‌ی تشدید رکود اقتصادی در اقتصاد ایالات متحده همراه با سایر کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری، در مقایسه با رشد سریع‌تر در برخی از نقاط آسیا، به همان اندازه در دهه‌ی ۱۹۸۰ و اوایل دهه‌ی ۹۰ اهمیت داشت، و بر روحیه‌ی محافل رادیکال حاکم بود. حتی بسیاری از افراد در جناح چپ، بر همین مبنای متزلزل، تز وابستگی «توسعه‌ی توسعه‌نیافتگی» را که به ویژه توسط اندره گوندر فرانک^۱، یکی از نویسندگان *مانتلی ریویو*، به شهرت رسیده بود خط‌آميز توصیف کردند؛ به‌رغم این واقعیت که شکاف در درآمد ملی میان کشورهای بزرگ امپریالیستی و جهان در حال توسعه در کل همچنان عریض‌تر می‌شد، و سهمی که ۲۰ درصد بالای جمعیت جهان (تقسیم‌شده به دولت-ملت‌ها) از درآمد جهان دریافت می‌کردند، از ۶۶ درصد در سال ۱۹۶۵ به ۸۳ درصد در ۱۹۹۰ افزایش یافت.^{۱۸}

بیل وارن^۲ نظریه‌پرداز مارکسیست در سال ۱۹۷۳ در «امپریالیسم و صنعتی‌سازی سرمایه‌داری» در *نیولفت ریویو* ادعا کرد که وابستگی در کشورهای فقیر به دلیل «خیزش عظیم» توسعه‌ی سرمایه‌داری در جهان سوم، در حال «افول بازگشت‌ناپذیر» است. بنا به گفته‌ی وارن، مارکس در مقالاتی همچون «حاکمیت بریتانیا در هند»، استعمارگری/امپریالیسم را ایفاگر نقش سازنده‌ای در کشورهای توسعه‌نیافته تلقی کرده بود. لنین بعداً در *امپریالیسم این قضیه را به‌اشتباه «معکوس»* ساخت. آن کتاب باز نمود یک «عقب‌گرد» در نظریه‌ی مارکسیستی بود که به نظریه‌ی وابستگی منجر شد. وارن ادعا کرد که مشکلات توسعه‌ی رویارو با کشورهای فقیرتر در درجه‌ی اول

^۱ Andre Gunder Frank

^۲ Bill Warren

چنان که طرفداران نظریه‌ی وابستگی^۱ به تصویر می‌کشیدند بیرونی نبودند، بلکه می‌توان آن مشکلات را به «تناقضات درونی» نسبت داد. اگرچه این دیدگاه در دهه‌ی ۱۹۷۰ وقتی وارن نخستین‌بار آن را معرفی کرد گسترده نبود، در سال ۱۹۸۰ زمانی که اثر وی به نام *امپریالیسم: پیشتاز سرمایه‌داری* پس از مرگش منتشر شد، به نفوذ گسترده‌ای درون جناح چپ غربی دست یافت.^{۱۹}

گسست کاملاً متفاوتی از نظریات کلاسیک امپریالیسم، در مؤخره بر ویراست ۱۹۸۳ کتاب جوانی اریگی^۲ به نام *هندسه‌ی امپریالیسم* به منصفی ظهور رسید. اریگی در مقام نظریه‌پرداز برجسته‌ی نظام‌های جهانی با الهام از مارکس، در نهایت نظریه‌ی امپریالیسم را که دیگر دارای موضوعیت نمی‌دانست واگذاشت، و آن را با برداشت محدودتری از نبرد بر سر هژمونی جهانی جایگزین کرد. آریگی مدل نظام جهانی سرمایه‌داری و تغییر هژمونی‌های آن را جایگزین مناسبی برای انگاره‌ی پیچیده‌تر امپریالیسم قلمداد می‌کرد. افول دولت-ملت پس از جهانی‌سازی بدین معنا بود که نظریات قدیمی امپریالیسم «منسوخ» شده بودند، و نظریه‌ی سرمایه‌داری انحصاری نیز به همین صورت از مد افتاده تلقی می‌شد. آنچه باقی می‌ماند، یک نظام جهانی و گلاویز بر سر کسب هژمونی بود.^{۲۰}

با این حال، گسترده‌ترین رده‌های چپ‌گرا بر نقد مارکسیستی امپریالیسم باید چشم‌انتظار قرن حاضر می‌ماندند. مایکل هارت^۳ و آنتونیو نگری،^۴ *امپراتوری* را در سال ۲۰۰۰ منتشر کردند و مدعی شدند که امپریالیسم اکنون به گذشته تعلق دارد - جنگ ویتنام، «لحظه‌ی نهایی گرایش امپریالیستی» را بازنمایی می‌کرد- و مسلماً با

^۱ Dependistas

^۲ Giovanni Arrighi

^۳ Michael Hardt

^۴ Antonio Negri

نظم مشروطه‌ی جهانی و بازار جهانی قلمروزدایی‌شده‌ی جدیدی طبق الگوی روابط سیاسی-اقتصادی ایالات متحده، در نسخه‌ای چپ‌گرایانه از «پایان تاریخ» فرانسیس فوکویاما،^۱ جایگزین شده است. در استدلال هارت و نگری، «فضای هموار بازار جهانی سرمایه‌داری» در پی امپریالیسم سلسله‌مراتبی قدیم آمده بود؛ دیدگاهی که ادعای توماس ال. فریدمن^۲ دانشمند جهانی‌سازی نولیبرال در پنج سال قبل مبنی بر این که «جهان هموار است»، بر آن پیش‌دستی کرد. هارت و نگری نوشتند که به همین دلیل، «تعیین حدود نواحی جغرافیایی پهناور به‌مثابه مرکز و پیرامون، شمال و جنوب، دیگر ممکن» نیست. فراروی از امپریالیسم به نفع حاکمیت بی‌دولت و بی‌مرز امپراتوری، مبتنی بر بازار جهانی صرفاً متشکل از روابط شبکه‌ای فاقد مرکز و پیرامون، ناشی از منطق درونی خود سرمایه‌داری قلمداد می‌شد. هارت و نگری اظهار داشتند که «امپریالیسم در واقع برای سرمایه دست‌وپاگیر است»، و منطق درونی سرمایه نهایتاً به «فضایی هموار» یا جهانی صاف برای عملکرد خود نیاز دارد.^۳

چنین ایده‌هایی به‌جز درون محافل مارکسی به زحمت بدیع بودند. آنچه نوآورانه بود استفاده از واژگان مارکسی و پسامدرن برای تقویت دیدگاه‌هایی بود که مدت‌ها درون سیاست خارجی ایالات متحده ترویج می‌شدند. این امر باعث شد که اثر هارت و نگری به شدت از سوی نیویورک تایمز، مجله‌ی تایم، فارین افرز، و دیگر نشریات جریان اصلی مورد ستایش قرار گیرد. به همین خاطر بود که ال ن میک‌سینز وود^۳ به *امپراتوری هارت و نگری در واقع به‌مثابه «مانیفستی در دفاع از سرمایه‌ی جهانی»* اشاره کرد.^{۲۲}

^۱ Francis Fukuyama

^۲ Thomas L. Friedman

^۳ Ellen Meiksins Wood

رد هر گونه استمرار با نظریات مارکسی کلاسیک در مورد امپریالیسم توسط هارت و نگری، راه را برای انواع رویکردهای بعضاً روشننگر اما تک-بعدی در جناح چپ گشود، که با ایدئولوژی جریان اصلی همگرایی داشتند. لیو پانیچ^۱ و سام گیدین^۲ در ساخت سرمایه‌داری جهانی در سال ۲۰۱۳ بر توانایی دولت ایالات متحده برای آفرینش «جهان بر تصویر خودش» عمدتاً از طریق اقدامات وزارت خزانه‌داری و هیئت‌مدیره فدرال رزرو تأکید کردند، که سرمایه‌ی اروپایی را تحت نفوذ خود درمی‌آورد. این استدلال که تا حدی ملهم از نقد پیتر گوان^۳ از «نظام دلار-وال‌استریت» بود، در عین آموزندگی، استدلالی منحصرأ سیاسی بود و وجه اقتصادی امپریالیسم از جمله سرمایه‌ی مالی، شرکت‌های چندملیتی، تداوم رقابت بین‌المللی، و شرایط رو به زوال جهان توسعه‌نیافته را به شکلی نظام‌مند کمرنگ می‌کرد. بدین ترتیب پانیچ و گیدین، تحلیلی را از امپراتوری ایالات متحده ارائه می‌کردند که در تقابل با برداشت‌های کلاسیک از امپریالیسم با ابعاد انتقادی پر شمار آن‌ها قرار می‌گرفت، و با دیدگاه‌های مورد قبول عامه همخوان‌تر بود. ساختار قدیمی‌تر کشورهای امپریالیستی در مرکز و کشورهای وابسته در پیرامون، در کتاب ساخت سرمایه‌داری جهانی خود را به «شبکه‌های [هموار] تولید و همچنین مالیه‌ی فراملی» داد که حول «جایگاه محوری سرمایه‌داری آمریکا در سرمایه‌داری جهانی» می‌گشتند. آنچه به ذهن مبتادر می‌شد نظم هژمونیک جهانی و باثبات ایالات متحده بود که در اجماع واشنگتن-وال‌استریت ریشه داشت و ظاهراً مقدر بود که تا ابد ادامه یابد؛ بازتاب دیدگاهی که درون محافل سیاست خارجی ایالات متحده غالب بود، اما اکنون از جناح چپ به گوش می‌رسید. سرمایه‌داری جهانی حاصل از «امپراتوری آمریکا» و تحت مدیریت دولت ایالات متحده در این تفسیر،

^۱ Leo Panitch

^۲ Sam Gindin

^۳ Peter Gowan

تحلیل پیچیده‌تر و چندسویه اما همزمان انضمامی‌تر امپریالیسم را که از سوی متفکرانی همچون لنین، لوکزامبورگ، مگداف و امین ارائه شده بود، به تمامی تحت‌الشعاع قرار می‌داد.^{۲۳}

اگر پانیچ و گیدین بر ظهور امپراتوری سیاسی تأکید می‌ورزیدند، که تا حد زیادی با آن‌چه جان هابسن^۱ «ریشه‌ی اقتصادی امپریالیسم» نامیده بود تباین داشت، ویلیام آی. رابینسن^۲ نظریه‌پرداز فراملی‌سازی به سمت و سوی متضاد رفت و ادعا کرد که سرمایه در عصر جهانی‌شدن، دولت‌ها را به طور کامل فرو بلعیده و نظم فراملی جدیدی را تحت سلطه‌ی شرکت‌های فراملی شناور آفریده است، که موجب ظهور یک «طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی» و «دولت فراملی» می‌شود. رابینسن در نظریه‌ی سرمایه‌داری جهانی در سال ۲۰۰۴ اعلام کرد که «جهانی‌سازی شامل الغای دولت-ملت‌ها به مثابه اصل سازمان‌دهی حیات اجتماعی تحت لوای سرمایه‌داری می‌شود».^{۲۴}

رابینسن در سال ۲۰۱۸ در «فراسوی نظریه‌ی امپریالیسم» (فصلی از کتاب او به نام در توفان) صریحاً از نظریات کلاسیک امپریالیسم گسست: «روابط طبقاتی سرمایه‌داری جهانی اکنون چنان در عمق تمام دولت-ملت‌ها درونی شده‌اند که تصویر کلاسیک امپریالیسم به مثابه رابطه‌ی سلطه‌ی خارجی، از دور خارج شده است»، و باید همراه با انگاره‌هایی همچون مرکز، پیرامون و استخراج مازاد کنار گذاشته شود. «پایان گسترش سرمایه‌داری به معنای پایان دوره‌ی امپریالیستی سرمایه‌داری جهانی است ... نه امپریالیسم به معنای قدیمی سرمایه‌های ملی رقیب» یا سلطه‌ی «دولت‌های کانونی بر مناطق پیشا-سرمایه‌داری»، بلکه «یک نظریه‌ی بسط سرمایه‌داری» به مثابه فرایندی مشخصاً فراملی و مافوق‌ملی مورد نیاز است که با تغییر «پویایی مکانی» مشخص می‌شود.^{۲۵}

^۱ John Hobson

^۲ William I. Robinson

در همین حال، دیوید هاروی^۱ جغرافی‌دان مارکسیست به جهشی فراسوی تمام این دیدگاه‌ها دست زد، و در سال ۲۰۱۷ ادعا کرد که جریان‌های سرمایه چنان تغییر جهت داده‌اند که «تخلیه‌ی تاریخی ثروت از شرق به غرب برای بیش از دو قرن... در طی سی سال گذشته تا حد زیادی معکوس شده است» (تاکید از من). او تصدیق کرد: «من مقوله‌ی امپریالیسم را چندان قانع‌کننده نمی‌یابم». مفهوم امپریالیسم در آثار مارکس یافت نمی‌شد بلکه عمدتاً منسوب به لنین بود. گفته می‌شد که کل انگاره‌ی «پیرامون‌های» جهانی در رابطه با مرزهای خود مبهم و ناروشن است، و انگاره‌ی اریگی از «تغییر هژمونی‌ها» را می‌توان جایگزین نظریات مارکسی اولیه در مورد امپریالیسم دانست.^{۲۶}

هاروی در سال ۲۰۰۳ در کتاب خود به نام *امپریالیسم نوین* - اثری که به گفته‌ی او قرار نبود مفهوم امپریالیسم را حتی برای مبارزه با تلاش‌های نومحافظه‌کار به منظور تصاحب این واژه ترویج کند- تصویر هارت و نگری را از «صورت‌بندی غیرمتمرکز امپراتوری که کیفیات فراوان جدید و پسامدرنی داشت»، ستود. کتاب او با دفاع از «امپریالیسم "نیو دیل"» پایان یافت که امپریالیسم مترقی‌تری تحت اجماع آگاهانه‌تر واشنگتن در نظر گرفته می‌شود، و به جای نظم جهانی کنونی نولیبرال/نومحافظه‌کار می‌نشست. از نظر هاروی، چپ باید به خاطر «نشان ندادن روی خوش» به انگاره‌ی وارن از خصلت مترقی امپریالیسم ملامت شود.^{۲۷}

اگر موضع هاروی در باب امپریالیسم در طول سال‌ها تا حدودی نامنجم بوده است، اکنون رد انگاره‌ی نظام جهانی امپریالیستی به نام دیدگاه ظاهراً پویاتری متمرکز بر پیکربندی‌های فضایی دائماً متغیر که روابط مرکز-پیرامون سنتی را «معکوس کرده» اند، نمی‌توانست پیامدهایی از این روشن‌تر داشته باشد. او با اشاره به گرایش‌های جهانی‌سازی معاصر، توضیح می‌دهد که «حتی تلاش برای چپاندن تمام

^۱ David Harvey

این‌ها در مفهومی کلی از امپریالیسم، منطقی نبود». تمام تحلیل مارکسی از امپریالیسم به «گت‌بندی» نظری تبدیل شده است.^{۲۸} او هم‌نوا با اریگی، «جغرافیای متصلب کانون و پیرامون را ... به نفع تحلیل سیال‌تر و گشوده‌تری» رد می‌کند.^{۲۹} با این حال در این فرآیند، گسست از تمام نقد تاریخی-ماتریالیستی امپریالیسم ضروری می‌گردد. در کتاب او به نام *هفده تنافض سرمایه‌داری* در سال ۲۰۱۴، امپریالیسم حتی به فهرست وی از تناقضات دورقمی سرمایه‌داری راه پیدا نمی‌کند. فصل او در باب «توسعه‌ی نامتوازن جغرافیایی و تولید فضا»، حتی یک بار هم از امپریالیسم یا مرکز و پیرامون ذکری به میان نمی‌آورد. تنها ارجاع مستقیم به *امپریالیسم* لنین به هدف کم‌رنگ ساختن نقش ساختاری سرمایه‌ی انحصاری است، که لنین با امپریالیسم مرتبط دانسته بود.^{۳۰}

سرمایه‌داری متأخر

شکی نیست که سرمایه‌داری جهانی یک قرن پس از جنگ جهانی اول، زمانی که لنین نقد خود را از مرحله‌ی امپریالیستی پروراند، تغییر کرده است. با این حال، این مسئله را باید در بستر دیالکتیک تاریخی مشاهده کرد که علاوه بر تغییر، استمرار را نیز دربر می‌گیرد. امپریالیسم به همان اندازه مقوله‌ای تاریخی است که مقوله‌ای نظری. اگر نیم قرن پیش هنوز اشاره به «عصر امپریالیسم» همانند مگداف ممکن بود، حتی تا به این حد که «عصر طلایی» امپریالیسم تلقی شود، امروزه آشکارا در دوران امپریالیسم متأخر هستیم؛ همراه با سرمایه‌ی انحصاری-مالی تعمیم‌یافته؛ جهانی‌سازی تولید؛ اشکال جدید استخراج مازاد از پیرامون به مرکز؛ و چالش‌های دوران‌ساز اقتصادی، نظامی و زیست‌محیطی. اکنون بحران‌های رودرروی نظام و جامعه‌ی انسانی در کل چنان شدید هستند که از یک سو شکاف‌های جدیدی در دولت هم در کشورهای سرمایه‌داری

پیشرفته و هم در اقتصادهای نوظهور با رشد سریع گرایش‌های فاشیستی و نوفاشیستی می‌آفرینند، و از سوی دیگر موجب احیای سوسیالیسم می‌شوند.

تشخیص استمرار با مراحل پیشین امپریالیسم، همان‌قدر برای درک ما از زمان حاضر حیاتی است که هشیاری ما نسبت به تمایز خصوصیات مرحله‌ی کنونی. هر مرحله‌ی تاریخی امپریالیسم، متکی بر وسایل مختلف استثمار و خلع‌ید برای دامن زدن به انباشت در مقیاس جهانی است. کشورهای امپریالیستی در کانون نظام همواره تلاش می‌کنند تا برای تقویت قدرت و انباشت در مرکز نظام به تجدید ساختار نیروی کار در پیرامون سرمایه‌داری (یا در مناطق خارجی پیشاسرمایه‌داری) دست بزنند. همزمان کشورهای کانونی امپریالیستی اغلب در رقابت با یک‌دیگر بر سر عرصه‌های نفوذ جهانی هستند. دوران استعماری اولیه در مرحله‌ی مرکانتلیستی سرمایه‌داری در طول قرن شانزدهم و هفدهم، نه بر مبادله‌ی آزاد بلکه بر «سود حاصل از خلع‌ید»، همراه با «نابودی، بردگی و دفن جمعیت بومی در معادن» امریکا و بخش اعظم آفریقا و آسیا متمرکز بود.^{۳۱}

در دوره‌ی استعماری بعدی در اواسط قرن نوزدهم، یا مرحله‌ی رقابت آزاد تحت هژمونی بریتانیا، تجارت آزاد در کانون اقتصاد جهانی در جریان بود، اما شانه‌به‌شانه‌ی استثمار در بخش اعظم جهان گام برمی‌داشت، جایی که مبادله‌ی نابرابر و دزدی و غارت بی‌پرده مسلط بود. در سال ۱۸۷۵، رابرت آرتور تالبوت گسکوین-سیسل،^۱ سومین مارکیز سالزبری و در آن زمان وزیر امور هند بریتانیا، اعلام کرد: «حال که شیرهی هند باید کشیده شود، باید خردمندان باشد».^{۳۲} شیرهی آن کشیده شد، اما نه «خردمندان». همان‌طور که اوتسا پاتنایک^۲ با جزئیات نشان داده است، ارزش فعلی «تخلیه» مازاد از هند به بریتانیا از سال ۱۷۶۵ تا سال ۱۹۳۸ «در کم‌ترین برآوردها»

^۱ Robert Arthur Talbot Gascoyne-Cecil

^۲ Utsa Patnaik

بالغ بر ۹,۲ تریلیون پوند در مقایسه با ۲,۱ تریلیون پوند تولید ناخالص داخلی (GDP) برای بریتانیا در سال ۲۰۱۸ است.^{۳۳}

سرمایه‌داری استعماری قرن نوزدهم تا پایان قرن بیستم به آنچه لنین مرحله‌ی امپریالیستی می‌نامید تطور یافت، که با ظهور سرمایه‌ی انحصاری در تمام قدرت‌های بزرگ، افول هژمونی بریتانیا و افزایش تنش بر سر تقسیم تمام جهان میان قدرت‌های کانونی سرمایه‌داری مشخص می‌شد. این شرایط به دو جنگ جهانی در بین مدعیان رقیب برای تسلط بر قلمروی اقتصادی منجر شد. ایالات متحده پس از جنگ جهانی دوم به عنوان هژمون جهانی در دنیای سرمایه‌داری قد علم کرد، در زمینه‌ای که همچنین شامل جنگ سرد با جهان رقیب سوسیالیستی بود. هژمون ایالات متحده در عین حال که ایدئولوژی تجارت آزاد و توسعه را ترویج می‌کرد، نظام نواستعمارگری را مستقر ساخت که با شرکت‌های چندملیتی، هژمونی دلار، و رشته‌ی جهان‌گستری از پایگاه‌های نظامی تحمیل می‌شد؛ که چندین مداخله‌ی نظامی و جنگ‌های منطقه‌ای از آن پایگاه‌ها به راه افتادند. این وضعیت با تصاحب بخش اعظم مازاد اقتصادی جنوب جهان همراه بود.

جهان با ظهور سرمایه‌ی انحصاری-مالی به مرحله‌ی جدیدی از امپریالیسم یعنی امپریالیسم متأخر وارد شده است، به جای آن که جایگزین روابط امپریالیستی شود. همان‌طور که دیده‌ایم، امپریالیسم متأخر باز نمود دورانی است که تناقضات جهانی نظام در اشکالی شدیدتر از همیشه آشکار شده‌اند، و تمام سیاره در مقام جایگاه سکونت انسان اکنون در معرض خطر قرار دارد؛ و اثرات فاجعه‌آمیز این نظام به شکل بی‌تناسبی بر آسیب‌پذیرترین جمعیت‌های جهان نازل می‌شود. تمام این‌ها همچنان که شکست سرمایه‌داری به‌مثابه جامعه آشکار می‌شود، ناگزیر تضاد ژئوپلیتیک عظیم‌تری را به وجود می‌آورند.

هیچ کدام از این‌ها برای موشکاف‌ترین تحلیل‌گران جهانی‌سازی کاملاً غافل‌گیرکننده نبود. مگداف در سال ۱۹۹۲ نوشت که،
 بر خلاف انتظارات گسترده، منابع تنش میان قدرت‌های اصلی سرمایه‌داری همگام با وابستگی متقابل روبه‌رشد آن‌ها افزایش یافته‌اند. گسترش جغرافیایی سرمایه نیز تناقضات میان کشورهای ثروتمند و فقیر را کاهش نداده است. اگر چه تعداد انگشت‌شماری از کشورهای جهان سوم که از فرایند جهانی‌سازی سود می‌برند، به پیشرفت شایان‌توجهی در صنعتی‌سازی و تجارت نائل شده‌اند، اما شکاف کلی میان کشورهای کانون و پیرامون همچنان در حال گسترش است ... فرایند جهانی‌سازی به نوآوری بسیاری در اقتصاد و سیاست جهان زده، اما شیوه‌های اساسی عملکرد سرمایه‌داری را تغییر نداده است. به هدف صلح یا رونق نیز کمکی نکرده است.^{۳۴}

به راستی چیزی عمیقاً آبرونیک در مورد رد فزاینده‌ی نقد نظری امپریالیسم در بستر جهانی فعلی وجود دارد. همان‌طور که اتیلیو بورون^۱ مارکسیست آرژانتینی در سال ۲۰۰۳ در «امپراتوری» و امپریالیسم خاطرنشان کرد، امروزه امپریالیسم همان «ویژگی‌های بنیادین» را در رابطه با تراکم و تمرکز سرمایه در مقیاس جهانی که نظریه‌پردازان مارکسیست کلاسیک در مورد امپریالیسم به تصویر کشیده بودند، اما در اشکال توسعه‌یافته‌تری بازتاب می‌دهد:

این مرحله‌ی جدید [امپریالیسم به معنای لنین]، در حال حاضر حتی بیش از گذشته با تمرکز سرمایه، تفوق بلامنازع انحصارها، نقش بیش از پیش بااهمیتی که سرمایه‌ی مالی ایفا می‌کند، صدور سرمایه و تقسیم جهان به «عرصه‌های نفوذ» مشخص می‌شود. شتاب جهانی‌سازی که در ربع آخر قرن گذشته رخ داد، به جای تضعیف یا انحلال

^۱ Atilio Borón

ساختارهای امپریالیستی اقتصاد جهانی، عدم تقارن‌های ساختاری را که جایگاه کشورهای مختلف را در آن اقتصاد تعریف می‌کردند، تشدید نمود. در حالی که تعداد انگشت‌شماری از کشورهای سرمایه‌داری توسعه یافته، توانایی خود را برای کنترل لاقل جزئی فرایندهای تولیدی در سطح جهانی، مالی‌گرایی اقتصاد بین‌المللی و گردش رو به رشد اجناس و خدمات افزایش می‌دادند، اکثریت قریب به اتفاق کشورها شاهد رشد وابستگی خارجی خود و گسترش شکافی بودند که آن‌ها را از مرکز جدا می‌کرد. به سخن کوتاه، جهانی‌سازی موجب تحکیم سلطه‌ی امپریالیستی شد و انقیاد سرمایه‌داری‌های پیرامونی را تعمیق کرد، که از کنترل فرآیندهای اقتصادی داخلی خود حتی به میزانی ناچیز بیش‌تر و بیش‌تر عاجز شدند.^{۳۵}

فاز جدید امپریالیسم که در پایان قرن بیستم و آغاز قرن بیست‌ویکم به منصفی ظهور رسید، توسط امین و نویسندگان گوناگون مرتبط با مانتلی ریویو به‌عنوان نظامی از سرمایه‌ی انحصاری-مالی جهانی یا نوعی سرمایه‌داری «انحصارهای تعمیم یافته» توصیف شده است.^{۳۶} در این نظام امپریالیستی یکپارچه‌تر، ۵۰۰ شرکت تقریباً ۴۰ درصد از درآمد جهان را در اختیار دارند، در حالی که اکثر شرکت‌های دیگر در اقتصاد جهانی در شبکه‌های این شرکت‌های غول‌آسا تنیده شده‌اند و صرفاً به‌عنوان پیمانکار به وجود خود ادامه می‌دهند.^{۳۷} اینک تولید و گردش در قالب زنجیره‌های جهانی کالا سازمان می‌یابند، که نقش‌های مختلف مرکز و پیرامون را درون این زنجیره‌های کالایی پررنگ می‌سازند. این وضعیت در راستای آربیتراژ جهانی نیروی کار است که به تشدید استثمار/خلع‌ید نیروی کار در جنوب جهان کمک می‌کند، و به قبضه‌ی بخش اعظم این ارزش اضافی توسط شمال منجر می‌شود. افزایش کنترل

امپریالیستی بر مالیه و ارتباطات جهانی، جزء ذاتی این فرایند است که بدون آن، جهانی‌سازی تولید امکان‌پذیر نمی‌بود.^{۳۸}

در اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ و دهه‌ی ۸۰ شاهد رشد جهانی‌سازی نولیبرال بودیم، که با موفقیت قابل توجهی در پی انقیاد دولت‌ها به‌ویژه در جنوب جهان تحت قواعد بازار جهانی بود، که مرکز مالی طبق تعریف بر آن حکمفرمایی می‌کند. بدین ترتیب می‌توان امپریالیسم متأخر را همچنین دوره‌ای دانست که رکود اقتصادی، مالی‌گرایی، و بحران زیست‌محیطی سیاره‌ای، همگی در آن به عنوان شکاف‌های بازگشت‌ناپذیر در حال گسترش پدیدار شدند. این شکاف‌ها جدایی‌ناپذیر از خود نظام انباشت سرمایه‌داری-انحصاری هستند، و توجیه ایدئولوژیک خود را در نولیبرالیسم می‌یابند.

یکی از ویژگی‌های متمایز تولید و مالیه‌ی جهانی‌شده در قرن حاضر، بهره‌کشی نظام‌مند از هزینه‌ی واحد نیروی کار پایین در جنوب است؛ محصول این واقعیت که دستمزدها به دلایل ذیل در سطوحی به مراتب پایین‌تر از شمال نگاه داشته می‌شوند: (۱) ارتش ذخیره‌ی جهانی عظیمی که عمدتاً در جنوب واقع شده است؛ (۲) محدودیت‌ها بر حرکت نیروی کار در میان کشورها، به‌ویژه از کشورهای فقیر به غنی؛ و (۳) نیروی فشارهای امپریالیستی در گذشته و حال.^{۳۹} همان‌طور که اقتصاددان تونی نورفیلد،^۱ مدیر عامل سابق و رئیس جهانی استراتژی تبادل ارز در یکی از بانک‌های بزرگ اروپا، در سال ۲۰۱۵ در «اقتصاد تی‌شرت: کار در اقتصاد جهانی امپریالیست» توضیح داد،

همه می‌دانند که کارگران در کشورهای سرمایه‌داری توسعه‌یافته، دستمزدی بیش‌تر از کشورهای فقیرتر دریافت می‌کنند. با این حال، اختلاف متوسط دستمزدها می‌تواند تعجب‌آور باشد: نه فقط ۲۰ یا ۵۰ درصد، بلکه تفاوتی با ضریب ۲، ۵، ۱۰ یا

^۱ Tony Norfield

۲۰ میان کشورهای ثروتمندتر و کشورهای فقیرتر وجود دارد. نظریه‌ی اقتصادی جریان اصلی، این امر را با این استدلال توضیح می‌دهد - و توجیه می‌کند - که کارگران در کشورهای ثروتمندتر، بهره‌وری بیش‌تری از کارگران در کشورهای فقیرتر دارند، زیرا تحصیل کرده‌تر و ماهرتر هستند و با سطوح بالاتری از تکنولوژی کار می‌کنند. با این حال، این توضیح با واقعیت جور در نمی‌آید چرا که بسیاری از کارکنان تولیدی در کشورهای فقیر به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم توسط شرکت‌های بزرگ به کار گرفته می‌شوند، و با تکنولوژی‌ای کار می‌کنند که اغلب قابل مقایسه با کشور ثروتمندتر است.^{۴۰}

تولید (یا برون‌سپاری آن) توسط شرکت‌های چندملیتی خارجی در کشورهای فقیر، متکی بر تکنولوژی یکسان یا تقریباً یکسان با آن چیزی است که در کشورهای ثروتمند مورد استفاده قرار می‌گیرد، که به سطوح قابل قیاس بهره‌وری منجر می‌شود. وقتی این مسئله با دستمزدهای به‌شدت پایین درهم می‌آمیزد، این نتیجه را می‌دهد که هزینه‌های واحد نیروی کار در تولید در اقتصادهای به‌اصطلاح نوظهور چین، هند، اندونزی و مکزیک در سال ۲۰۱۴ به ترتیب صرفاً ۴۶، ۳۷، ۶۲ و ۴۳ درصد از سطوح دستمزد ایالات متحده بودند.^{۴۱} این امر باعث افزایش شدید حاشیه‌های سود ناخالص برای شرکت‌های چندملیتی واقع در شمال می‌شود. کل هزینه‌ی تولید (که در قیمت صادرات انعکاس می‌یابد) برای تی‌شرت تولید شده در سال ۲۰۱۰ توسط پیمانکاری در بنگلادش که برای شرکت سوئدی هانس و موریتز^۱ (H & M) کار می‌کرد، ۲۷ درصد قیمت فروش نهایی در اروپا بود، و کارگران بنگلادشی در ازای نیروی کار خود صرفاً چندرغاز دریافت می‌کردند. یک کارگر در کارخانه برای روزانه ده تا

^۱ Hennes & Mauritz

دوازده ساعت کار، ۱,۳۶ یورو دریافت می‌کرد.^{۴۲} اضافه‌بها (یا حاشیه‌ی سود ناخالص) بر آی فونی که در چین سرهم می‌شود، در سال ۲۰۰۹ بیش از ۶۴ درصد بود.^{۴۳} گسترش حاشیه‌ی سود ناخالص ملازم با آریترائز نیروی کار جهانی به جهانی‌سازی سریع تولید منجر شده است، در حالی که سهم جهان از اشتغال صنعتی واقع در اقتصادهای در حال توسعه (از جمله اقتصادهای نوظهور)، از ۵۲ درصد در سال ۱۹۸۰ به ۸۳ درصد در سال ۲۰۱۲ افزایش می‌یابد.^{۴۴}

امروزه بخش بزرگ و سریع‌اً رو به رشدی از تولید، در قالب قرارداد طول بازو^۱ (قرارداد با شرکای مستقل) یا آنچه تحت عنوان شیوه‌های غیرسهامی تولید شناخته می‌شود (همچون اجاره‌ی درازمدت،^۲ صدور پروانه،^۳ امتیازدهی^۴ و قراردادهای مدیریت خدمات) که نوعی حد وسط را میان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی توسط شرکت‌های چندملیتی و تجارت واقعی تشکیل می‌دهند، به پیرامون برون‌سپاری می‌شود. در سال ۲۰۱۰، روش‌های غیرسهامی تولید بیش از ۲ تریلیون دلار فروش ایجاد کردند.^{۴۵}

با وجود این، تمام تولید زنجیره‌ی ارزش با بهره‌گیری از هزینه‌های واحد نیروی کار پایین در جنوب جهان، شکل پیمانکاری یا شیوه‌های غیرسهامی تولید به خود نمی‌گیرد. بخش اعظم آن در قالب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی سنتی‌تر توسط شرکت‌های چندملیتی رخ می‌دهد. تنها در سال ۲۰۱۳، عایدی ایالات متحده از سرمایه‌گذاری خارج از کشور در شرکت‌های خارجی، سهام، اوراق قرضه و غیره بالغ بر ۷۷۳,۴ میلیارد دلار بود، در حالی که پرداخت‌های ایالات متحده در قبال دیون خود به سرمایه‌گذاری خارجی‌ها در ایالات متحده فقط به مبلغ ۵۶۴,۹ میلیارد دلار می‌رسید،

^۱ Arms-length contracting

^۲ Leasing

^۳ Licensing

^۴ Franchising

که به سود خالص تقریباً ۲۰۹ میلیارد دلار (برابر با حدود ۳۵ درصد از کل سرمایه‌گذاری خالص داخلی خصوصی آمریکا در آن سال) انجامید. این امر فقط مشکلات مربوط به جذب سرمایه‌ی مازاد را شتاب می‌بخشید.^{۴۶} همان‌طور که باران و سوئیزی در سال ۱۹۶۶ در سرمایه‌ی انحصاری نوشتند، «سرمایه‌گذاری خارجی به جای این که منفذی برای مازاد تولیدشده در داخل باشد، کارآمدترین وسیله برای انتقال مازاد تولید شده در خارج به کشور سرمایه‌گذار است. البته در این شرایط بدیهی است که سرمایه‌گذاری خارجی نه تنها به حل مشکل جذب مازاد کمکی نمی‌کند بلکه آن را وخیم‌تر می‌سازد».^{۴۷}

عوامل دیگری نیز به انتقال ارزش از کشورهای در حال توسعه وارد می‌شوند، از جمله فرار سرمایه از جنوب جهان که در سال ۲۰۱۲ بیش از ۱٫۷ تریلیون دلار تخمین زده شد.^{۴۸} به‌راستی هر شکل از تراکنش مالی میان شمال و جنوب جهان، شامل عنصری از آنچه مارکس «سود حاصل از خلع‌بد» می‌نامید یا دزدی صاف و ساده است، که روابط نامتوازن قدرت را منعکس می‌کند.^{۴۹} همان‌طور که نورفیلد می‌نویسد، مالیه «راهی است تا کشورهای ثروتمند، درآمد را از باقی اقتصاد جهان به جیب خود بریزند».^{۵۰} گزارشی در سال ۲۰۱۵ توسط مرکز اقتصاد کاربردی دانشکده‌ی اقتصاد نروژ و یکپارچگی مالی جهانی مبتنی بر ایالات‌متحده تخمین می‌زند که مجموع انتقال منابع از کشورهای در حال توسعه (مستقل از نقل و انتقالات پنهان ملازم با مبادله‌ی نابرابر)، که بسیاری از آن‌ها غیرقانونی است، تنها در سال ۲۰۱۲ بالغ بر ۲ تریلیون دلار می‌شد؛ که اگر برآورد ثقل درون سیاهه‌ها در نظر گرفته شود، تا ۳ تریلیون دلار بالا می‌رود.^{۵۱}

شماری از مطالعات برای برآورد میزان انتقال ارزش پنهان به علت روابط تبادل نابرابر میان جنوب و شمال جهان، که در نتیجه کشورهای شمال «نیروی کار بیش‌تری در ازای نیروی کار کم‌تر» دریافت می‌کنند، انجام شده است.^{۵۲} یک رویکرد که

اقتصاددان کانادایی گرنوت کولر^۱ پیشگام آن بود، از داده‌های برابری قدرت خرید^۲ (PPP) استفاده کرد تا نشان دهد که چه گونه نیروی کار گنجانده شده در محصولات صادراتی از جنوب جهان - با توجه به تفاوت نرخ تبادل اسمی و واقعی - نمی‌توانست ارزش آن نیروی کار را از منظر قدرت خرید محلی در اقتصاد نوظهور منعکس سازد. به بیان جیسون هیکل^۳ در تقسیم:

روش کولر عبارتست از محاسبه‌ی تفاضل میان نرخ اسمی و نرخ واقعی تبادل (یعنی تصحیح‌شده از منظر قدرت خرید) برای اجناس تجاری. به عنوان مثال، نرخ تبادل اسمی ۱:۵۰ را میان دلار آمریکا و روپیه‌ی هند فرض بگیرید. اکنون تصور کنید که هند اجناسی را به ارزش ۱,۰۰۰ روپیه برای ایالات متحده می‌فرستد، و ۲۰ دلار در عوض دریافت می‌کند. این مبادله کاملاً برابر است. یا لاقلاً چنین به نظر می‌رسد. مشکل این‌جاست که نرخ مبادله‌ی اسمی ارز واقعاً دقیق نیست. در هند، با ۵۰ روپیه می‌توان اجناس بسیار بیشتری را خرید تا با ۱ دلار معادل آن [در ایالات متحده]. برای مثال، شاید قدرت خرید آن به ۲ دلار نزدیک‌تر باشد. بنابراین نرخ مبادله‌ی واقعی ارز، از لحاظ قدرت خرید، ۱:۲۵ است. این قضیه بدان معنی است که وقتی هند اجناسی را به ارزش ۱,۰۰۰ روپیه به ایالات متحده می‌فرستد، در واقع از لحاظ ارزشی که ۱,۰۰۰ روپیه می‌توانست در هند خریداری کند معادل با ارسال ارزش ۴۰ دلار بود. و با این حال هند فقط ۲۰ دلار در عوض دریافت می‌کرد، که در واقع فقط ۵۰۰ روپیه می‌ارزد. به عبارت دیگر، به خاطر کژدیسیگی میان نرخ مبادله‌ی واقعی و اسمی، هند ۲۰ دلار

^۱ Gernot Köhler

^۲ Purchasing Power Parity

^۳ Jason Hickel

(۵۰۰ روپیه) بیش از آن چه دریافت می‌کرد، می‌فرستاد. یک صورت‌بندی از قضیه این است که اجناس صادراتی هند بیش‌تر از قیمت خود در بازار جهانی می‌ارزند. صورت‌بندی دیگر این است که دستمزدی که نیروی کار هندی می‌گیرد کم‌تر از ارزشی است که تولید می‌کند.^{۵۳}

بدین ترتیب نتایج تجربی کولر با تکیه بر PPP را می‌توان سنج‌های تقریبی از انتقال ارزشی دانست که در کشورهای جنوب (کشورهای غیرعضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی^۱ [OECD]) تولید می‌شود، اما به واسطه‌ی آن‌چه اقتصاددانان مبادله‌ی نابرابر می‌نامند، به جیب کشورهای شمال (OECD) می‌رود. او به این طریق قادر بود تخمین بزند که چنین انتقال ارزشی تنها در سال ۱۹۹۵ به ۱,۷۵ تریلیون دلار بالغ می‌شود، که زیانی را معادل تقریباً یک چهارم از کل تولید ناخالص داخلی کشورهای غیر-OECD بازنمایی می‌کند.^{۵۴} گرچه چنین برآوردهای تجربی از شماری جهات مورد شک و شبهه هستند، اما تردید اندکی می‌تواند در رابطه با واقعیت بنیادین یا حجم «رانت امپریالیستی» وجود داشته باشد.^{۵۵}

بنا به ادعای جان اسمیت،^۲ «جریان‌های وسیع ارزش از جنوب به شمال» مرتبط با مبادله‌ی نابرابر، «در آمار راجع به تولید ناخالص داخلی، تجارت و جریان‌های مالی از نظرها پنهان می‌گردند»، دقیقاً بدین خاطر که ارزش تولید شده در جنوب به «قبضه‌ی» شمال درمی‌آید. تمام منابع درآمد، خواه دستمزد، خواه سود، رانت یا بهره، ناشی از حاشیه‌های سود ناخالص هنگامت در تولید جنوبی، به‌سادگی به عنوان ارزش-افزوده در شمال جهان به ثبت می‌رسند، و به تولید ناخالص داخلی شمال اضافه می‌شوند.^{۵۶}

^۱ Organization for Economic Cooperation and Development

^۲ John Smith

سود گزاف حاصل از برون‌سپاری و سایر وسایل قبضه‌ی ارزش جهانی، مشکلات جذب سرمایه‌ی مازاد را بیش‌تر تشدید می‌کند. بخش عمده‌ای از این رانت امپریالیستی به پناهگاه‌های مالیاتی ختم می‌شود، و به وسیله‌ای برای انباشت ثروت مالی متمرکز در شمار کوچکی از شرکت‌ها و افراد ثروتمند بدل می‌گردد، در حالی که تا حد زیادی از فرایند پیوسته و بیش از پیش مشکل‌ساز تولید، سرمایه‌گذاری و رشد در ایالات متحده و سایر ملل امپریالیستی جدا شده است.^{۵۷} پس مشکل کلی رکود که با ظرفیت بیش از حد، بیکاری، رشد آهسته، افزایش نابرابری و بحران‌ها و حباب‌های مالی دوره‌ای مشخص می‌شود، رو به وخامت می‌رود.

امین ادعا می‌کرد که رانت امپریالیستی، دو مؤلفه‌ی متمایز دارد: نخست، رانت حاصل از استثمار امپریالیستی نیروی کار جنوب. دوم، تخلیه‌ی منابع طبیعی از جنوب و نقض حاکمیت آن در این راستا توسط شرکت‌های چندملیتی و دول امپریالیستی. اگرچه نخستین شکل رانت امپریالیستی -لااقل اصولاً- از منظر ارزش قابل اندازه‌گیری بود، اما از آن‌جا که دومین شکل رانت به ارزش‌های مصرفی (و تصاحب موهبت‌های رایگان طبیعت توسط سرمایه) مربوط می‌شد و نه به ارزش مبادله، قابل اندازه‌گیری نبود.^{۵۸} با این حال، امین اصرار داشت که مارکس راه‌هایی را برای درک تناقضات زیست‌محیطی و امپریالیسم زیست‌محیطی فراهم کرده بود.

امپریالیسم درگیر نبرد عظیمی برای کنترل منابع استراتژیک می‌شود. تخمین زده شده است که ارتش ایالات متحده تقریباً ۱۶ درصد از بودجه‌ی پایه‌ی خود را مستقیماً تنها برای حفاظت از منابع جهانی نفت خرج می‌کند.^{۵۹} همان‌طور که مگداف تأکید داشت، به دشواری می‌توان در میزان ارتباط متقابل منافع نظامی و منابع طبیعی اغراق کرد. هژمونی نظامی، نقشی کلیدی در تمام مسائل مربوط به تضمین قلمرو اقتصادی و منابع استراتژیک ایفا می‌کند.

شرکت‌های چندملیتی، پیوند ناگسستنی با قدرت مالی و سیاسی-نظامی دول خاصی دارند که در آن‌ها مستقر هستند. بدون قدرت آن دولت‌ها حتی برای لحظه‌ای نمی‌توانند به وجود خود ادامه دهند و توانایی آن‌ها برای مشارکت مؤثر در رقابت بین‌المللی به آن بستگی دارد. در مورد صد شرکت غیرمالی برتر در جهان، سه چهارم از آن‌ها فقط در شش کشور اقامت دارند: ایالات متحده، انگلستان، فرانسه، آلمان، ژاپن و سوئیس. بنا به گفته‌ی نورفیلد،

آن‌چه شرکتی امپریالیستی را متمایز می‌سازد اندازه یا موفقیت رقابتی آن یا حتی اهمیت جهانی آن به‌عنوان تولیدکننده‌ی اصلی اجناس یا خدمات نیست، گرچه اغلب با توجه به مزایایی که از آن‌ها برخوردار است، شرکتی بزرگ خواهد بود. آن‌چه این شرکت را متمایز می‌سازد حمایتی است که از دولت-ملتی قدرتمند در اقتصاد جهانی دریافت می‌کند، و هر مزایایی که در اختیار دارد چون در آن دولت امپریالیستی واقع شده است و با آن همسان می‌گردد. به همین ترتیب، آن‌چه دولت امپریالیستی را از منظر اقتصادی متمایز می‌کند، توانایی آن برای اعمال قدرت در اقتصاد جهانی از جانب شرکت‌های سرمایه‌داری «ملی» خود است.^{۶۰}

آخرالزمان

امروزه امپریالیسم در مقاصد خود بیش از هر زمان دیگری، تهاجمی و لگام‌گسیخته است.^{۶۱} در دوره‌ی کنونی افول هژمونی ایالات متحده و همچنین افول اقتصادی و زیست‌محیطی، رژیم دلار-نفت-پنتاگون که توسط کل سه‌گانه‌ی ایالات متحده/کانادا، اروپا و ژاپن پشتیبانی می‌شود، تمام قدرت نظامی و مالی خود را برای کسب مزایای ژئوپلیتیک و جئواقتصادی اعمال می‌کند.^{۶۲} هدف عبارتست از انقیاد باز هم بیش‌تر کشورهایی که در قعر سلسله‌مراتب جهان قرار دارند، در حالی که موانعی برسر راه

اقتصادهای نوظهور قرار می‌گیرد و تمام دولت‌هایی که قواعد نظم مسلط را نقض کنند سرنگون می‌شوند. تضادهای درون-کانونی در آن سه‌گانه به وجود خود ادامه می‌دهند، اما فعلاً نه فقط به دلیل زور بلامنازع ایالات متحده، بلکه همچنین در نتیجه‌ی درک نیاز در کانون به مهار چین و روسیه - که تهدید مهیبی برای نظم امپریالیستی غالب قلمداد می‌شوند - سرکوب می‌گردند. در چین و روسیه، به دلایل تاریخی متفاوت اما مرتبط، سرمایه‌ی انحصاری-مالی جهانی فاقد آن اتحاد مسلط با سرمایه‌داران ملی درون اقتصاد سیاسی آنهاست که در سایر کشورهای بریکس^۱ حضور دارد. در عین حال، اتحادیه‌ی اروپا دچار نابسامانی است و به دلیل رکود اقتصادی و بی‌ثباتی ناشی از واکنش‌ها به حملات امپریالیستی در مناطق مجاور، به‌ویژه خاورمیانه و شمال آفریقا، گرایش‌های مرکزگریزی را در تقابل با گرایش‌های مرکزگرا تجربه می‌کند.

در این شرایط، زنجیره‌های عرضه/ارزش جهانی، همراه با انرژی، منابع و مالیه، هرچه بیش‌تر از منظر نظامی-استراتژیک نگریسته می‌شوند. هژمونی بی‌ثباتی در مرکز این نظم جهانی درهم تنیده قرار دارد، که دژ امریکا بر اروپا و همچنین ژاپن تحمیل می‌کند. امروزه ایالات متحده یک استراتژی سلطه‌ی تمام‌عیار را دنبال می‌کند، که هدف از آن نه تنها سلطه‌ی نظامی بلکه همچنین سلطه‌ی تکنولوژیک، مالی، و حتی «سلطه‌ی انرژی» جهانی است؛ در برابر پس‌زمینه‌ای از فاجعه‌ی سیاره‌ای قریب‌الوقوع و نابسامانی اقتصادی و سیاسی.^{۶۳}

در این شرایط رو به زوال، گرایش‌های نوفاشیستی بار دیگر ظهور کرده‌اند و در مقام ائتلاف میان سرمایه‌ی بزرگ و لایه‌های پایینی ارتجاعی طبقه‌ی متوسط که به‌تازگی بسیج شده است، مستمسک طبقاتی نهایی سرمایه‌ی انحصاری-مالی را تشکیل می‌دهند.^{۶۴} نولیبرالیسم به شکل روزافزونی در نوفاشیسم ادغام می‌شود، که عنان از نژادپرستی و ناسیونالیسم کین‌توزانه برمی‌دارد. جنبش‌های صلح ضدامپریالیستی در

^۱ BRICS

بخش اعظم کانون سرمایه‌داری، حتی در بستر احیای چپ، رو به نقصان رفته‌اند؛ امری که بار دیگر مسئله‌ی امپریالیسم اجتماعی را مطرح می‌کند.^{۶۵}

البته این وضعیت از جهاتی بسیار آشنا است. همان‌طور که مگداف اشاره کرد، نیروهای مرکز‌گریز و مرکز‌گرا همیشه در کانون فرایند سرمایه‌داری در کنار هم وجود داشته‌اند. گاهی اوقات یکی از آن‌ها و گاهی اوقات دیگری تفوق می‌یابد. در نتیجه، دوره‌های صلح و هماهنگی در تناوب با دوره‌های ناهماهنگی و خشونت بوده‌اند. عموماً مکانیسم این تناوب شامل هر دو اشکال اقتصادی و نظامی مبارزه می‌شود. نیرومندترین قدرت، پیروزمند از مهلکه به در می‌آید و بازندگان را مجبور به تسلیم می‌کند. اما توسعه‌ی نامتوازن به زودی چیره می‌شود، و دوره‌ای از تجدید مبارزه برای هژمونی به ظهور می‌رسد.^{۶۶}

با این حال، امپریالیسم متأخر نشان‌گر نقطه‌ی پایان تاریخی برای نظم جهانی سرمایه‌داری است، که بر فاجعه‌ی سیاره‌ای یا سرآغاز انقلابی جدیدی گواهی می‌دهد. وضعیت اضطراری نظام سیاره‌ی زمین، فوریت جدیدی به نبرد جمعی دیرینه برای «آزادی به طور کلی» می‌بخشد.^{۶۷} نبرد گسترده‌تر انسان‌ها باید بر اساس مقاومت مستمر انقلابی کارگران و خلق‌ها در جنوب جهان بنا شود، که هدف آن در وهله‌ی نخست و مهم‌تر از همه، سرنگونی امپریالیسم به مثابه مظهر جهانی سرمایه‌داری است. کار در کشورهای کانونی نمی‌تواند آزاد باشد مگر این که کار در کشورهای پیرامون آزاد شود و امپریالیسم ملغا گردد.^{۶۸} آن‌چه مارکس سوسیالیسم می‌نامید، یعنی جامعه‌ای مبنی بر توسعه‌ی پایدار انسانی، فقط می‌تواند در سطح جهانی ساخته شود. تمام روابط استثمارگرانه، تنگ‌نظرانه و منزجرکننده باید از بین بروند، و بشریت باید بالاخره با حواسی هشیار با روابط خود با نوع بشر و وحدت خود با کره‌ی زمین روبرو شود.^{۶۹}

یادداشت‌ها

^۱ ای. لنین، *امپریالیسم: بالاترین مرحله‌ی سرمایه‌داری* (نیویورک: انترناسیونال، ۱۹۳۹). عنوان جزوه‌ی لنین هنگامی که در سال ۱۹۱۷ منتشر شد، *امپریالیسم: آخرین مرحله‌ی سرمایه‌داری* بود. نک.

V. I. Lenin, *Selected Works in Three Volumes* (Moscow: Progress, ۱۹۷۷), ۶۴۰-۴۱, ۸۰۱.

ویتولد کولا (Witold Kula) مورخ لهستانی در سال ۱۹۶۳ با تأکید بر این واقعیت نوشت: «تفاوت روش‌شناختی بنیادینی میان این فرمول‌بندی‌ها وجود دارد. قید «جدیدترین [آخرین] مرحله» به گذشته ارجاع می‌دهد ... در حالی که قید «بالاترین مرحله» چیزی بیش‌تر در مورد آینده نیز می‌گوید؛ یعنی در آینده هیچ «مرحله‌ای بالاتر» از این یکی وجود نخواهد داشت.

Kula quoted in John Bellamy Foster and Henryk Szlajfer, *introduction to The Faltering Economy* (New York: Monthly Review Press, ۱۹۸۴), ۲۱.

لنین در همین راستا عموماً در متن اصلی جزوه‌ی خود به امپریالیسم به عنوان «آخرین فاز» یا «آخرین مرحله» سرمایه‌داری اشاره می‌کند، که در تطابق با عنوان اثر رودولف هیلفردینگ یعنی سرمایه‌ی مالیه: *آخرین فاز سرمایه‌داری* است.

^۲ Lenin, *Imperialism*, ۷۸, ۸۱-۸۲, ۸۸, ۹۲.

لنین در مقاله‌ی خود در اکتبر ۱۹۱۶ به نام «امپریالیسم و انشقاق در سوسیالیسم» برای اولین بار بر اساس آنچه سرشت «رو به موت» سرمایه‌داری در اوایل قرن بیستم می‌دانست، تأکید اصلی را بر مفهوم امپریالیسم به عنوان بالاترین مرحله در تقابل با جدیدترین یا آخرین مرحله نهاد. این امر به توضیح تغییر بعدی در عنوان جزوه‌ی او پس از اولین انتشار در سال ۱۹۱۷ کمک می‌کند.

V. I. Lenin, *Collected Works*, vol. ۲۳ (Moscow: Progress, ۱۹۶۴), ۱۰۵-۲۰.

سمیر امین در پاسخ به لنین نوشته است که «امپریالیسم یک مرحله از سرمایه‌داری یا حتی بالاترین مرحله‌ی آن نیست؛ از آغاز در ذات گسترش سرمایه‌داری قرار دارد».

Samir Amin, "Imperialism and Globalization," *Monthly Review* ۵۳, no. ۲ (June ۲۰۰۱): ۶.

با این حال لنین از این اصطلاح به معنایی دوگانه استفاده می‌کرد، تا هم به امپریالیسم به طور کلی که به سرآغاز سرمایه‌داری بازمی‌گردد و هم (به شکلی متمرکزتر) به آنچه در زمان او «نوامپریالیسم» یا مرحله‌ی امپریالیستی (انحصاری) سرمایه‌داری نامیده می‌شد، ارجاع دهد.

^۳ Lenin, *Imperialism*, ۱۳-۱۴, ۸۵, ۸۸, ۹۱.

برای کسانی که فکر می‌کنند امپریالیسم لنین اثری لحظه‌ای بود، نگاه به بیش از ۷۰۰ صفحه یادداشت حاوی چکیده‌هایی از ۱۴۸ کتاب و ۲۳۲ مقاله به زبان انگلیسی، فرانسوی و آلمانی، که او در تدارک برای نوشتن این کتاب برداشته بود، سودمند است. نک.

V. I. Lenin, *Collected Works*, vol. ۳۹ (Moscow: Progress, ۱۹۶۸), ۲۰.

^۴ Rudolf Hilferding, *Finance Capital* (London: Routledge, ۱۹۸۱); Rosa Luxemburg, *The Accumulation of Capital* (New York: Monthly Review Press, ۱۹۵۱), Nikolai Bukharin, *Imperialism and World Economy* (New York: Monthly Review Press, ۱۹۲۹).

اوتسا و پرابهات پاتنایک اشاره می‌کنند که اگر چه [تحلیل لوکزامبورگ] از بسیاری جهات مکمل تحلیل بعدی لنین است، تأکید او بر امپریالیسم در درجه‌ی اول به عنوان عامل ویرانی و جذب مناطق خارجی پیشاسرمایه‌داری، نظریه‌ی او را در مورد امپریالیسم «به‌مثابه رابطه‌ای پایدار تحت لوای سرمایه‌داری» تا حد زیادی تضعیف می‌کند.

Utsa and Prabhat Patnaik, *A Theory of Imperialism* (New York: Columbia University Press, ۲۰۱۷), ۸۷.

^۵ Lenin, *Imperialism*, ۸۹.

لنین در رابطه با اشرافیت کارگری اصرار داشت که «قشر بالایی ممتاز پرولتاریا در کشورهای امپریالیستی تا حدی به بهای صدها میلیون نفر در ملل [به اصطلاح] غیرمتمدن زندگی می‌کند» (مجموعه آثار، مجلد ۲۳، ص. ۱۰۷). (توجه: لنین در حین تمایز میان ملل متمدن و غیرمتمدن، نقل قول‌های دهشتناکی را پیرامون اولی بیان می‌کند و آن را همانند سنت سوسیالیستی به عنوان حسن تعبیری برای سرمایه‌داری در نظر می‌گیرد.) برای مبنای تاریخی تحلیل لنین از اشرافیت کارگری، نک.

Eric Hobsbawm, "Lenin and the 'Aristocracy of Labor,'" in *Lenin Today*, ed. Paul M. Sweezy and Harry Magdoff (New York: Monthly Review Press, ۱۹۷۰), ۴۷-۵۶.

^۶ I. Lenin, *Selected Works in Three Volumes*, vol. ۳ (Moscow: Progress, ۱۹۷۵), ۲۴۶, ۳۷۲-۷۸.

تحلیل لنین از امپریالیسم اغلب به نظریه‌ی ساده‌انگارانه‌ای از مازاد اضافی در دولت‌های سرمایه‌داری پیشرفته و صادرات سرمایه که ریشه در مصرف کمتر از حد دارد، تبدیل شده است. نمونه‌ای را از این تفسیر بیش از حد خام‌اندیشانه از لنین می‌توان در کتاب تأثیرگذار ذیل یافت:

Bill Warren's influential *Imperialism: Pioneer of Capitalism* (London: Verso, ۱۹۸۰), ۵۰-۸۳.

برای نقد قدرتمندی از این دیدگاه ساده‌انگارانه، نک.

Prabhat Patnaik, *Whatever Happened to Imperialism and Other Essays* (New Delhi: Tulika, ۱۹۹۵), ۸۰-۱۰۱.

^۷ S. Stavrianos, *Global Rift* (New York: William Morrow and Company, ۱۹۸۱), ۶۲۳-۲۴.

^۸ Mark Blaug, "The Economics of Imperialism," in *Economic Imperialism*, ed. Kenneth E. Boulding and Tapan Mukerjee (Ann Arbor: University of Michigan Press, ۱۹۷۲), ۱۴۲-۵۵; Benjamin J. Cohen, *The Question of Imperialism* (New York: Basic, ۱۹۷۳), ۹۹-۱۴۱; Barrington Moore, Jr., *The Causes of Human Misery* (Boston: Beacon, ۱۹۷۲), ۱۱۷-۳۲; Robert W. Tucker, *The Radical Left and American Foreign Policy* (Baltimore: Johns Hopkins University Press, ۱۹۷۱).

^۹ Harry Magdoff, *The Age of Imperialism* (New York: Monthly Review Press, ۱۹۶۹); Harry Magdoff, *Imperialism: From the Colonial Age to the Present* (New York: Monthly Review Press, ۱۹۷۸).

^{۱۰} برای نشانه‌ای از این که مگداف در استفاده از آمار اقتصادی، چقدر زبردست‌تر از منتقدین خود بود، نک.

"A Technical Note," in *Imperialism*, ۱۱-۱۴.

^{۱۱} Magdoff, *The Age of Imperialism*, ۱۸-۱۹.

^{۱۲} Ernest Mandel, introduction to his planned *Critique of Political Economy*, vol. ۱, Karl Marx (London: Penguin, ۱۹۷۶), ۲۷-۲۸; John Bellamy Foster, "The Imperialist World System," *Monthly Review* ۵۹, no. ۱ (May ۲۰۰۷): ۱-۱۶.

سمیر امین تصور می‌کرد که اثر او به طیفی از مسائل که مارکس برای مجلد ۵ و ۶ سرمایه در نظر داشت می‌پردازد، اما نه آن‌طور که مارکس در میانه‌ی قرن نوزدهم به آن‌ها روی می‌آورد بلکه در رابطه با اواخر قرن بیستم و اوایل قرن بیست و یکم. نک.

Samir Amin, *Modern Imperialism, Monopoly Finance Capital, and Marx's Law of Value* (New York: Monthly Review Press, ۲۰۱۸), ۱۳۱-۳۵.

^{۱۳} Magdoff, *Imperialism*, ۲۳۹; Bernard Baruch, foreword to *The Revolution in World Trade and American Economic Policy*, Samuel Lubell (New York: Harper, ۱۹۵۵), xi; Magdoff, *The Age of Imperialism*, ۱۸۲.

^{۱۴} Magdoff, *Imperialism*, ۲۶۰-۶۱.

^{۱۵} Magdoff, *Imperialism*, ۱۱۰-۱۱; Magdoff, *The Age of Imperialism*, ۶۷-۱۱۳; Harry Magdoff, *Globalization: To What End?* (New York: Monthly Review Press, ۱۹۹۲), ۱۷-۲۵.

^{۱۶} Stavrianos, *Global Rift*.

در باب «تباهی یا انقلاب»، نک.

Karl Marx and Frederick Engels, *Marx and Engels and the Irish Question* (Moscow; Progress, ۱۹۷۱), ۱۴۲.

^{۱۷} Prabhat Patnaik, "Whatever Happened to Imperialism?," *Monthly Review* ۴۲, no. ۶ (November ۱۹۹۰): ۱-۱۴.

^{۱۸} Andre Gunder Frank, "The Development of Underdevelopment," *Monthly Review* ۱۸, no. ۴ (September ۱۹۶۶): ۱۷-۳۱; Harry Magdoff, "A Note on the Communist Manifesto," *Monthly Review* ۵۰, no. ۱ (May ۱۹۹۸): ۱۱-۱۳, reprinted in this issue.

^{۱۹} Bill Warren, "Imperialism and Capitalist Industrialization," *New Left Review* ۱۸۱ (۱۹۷۳): ۴, ۴۳, ۴۸, ۸۲; Warren, *Imperialism: Pioneer of Capitalism*, ۴۸.

وارن، برخلاف بسیاری از نظریه پردازان مارکسیست بعدی، از نقش لنین در ظهور نظریه‌ی وابستگی در کنگره‌ی دوم بین‌الملل کمونیستی در سال ۱۹۱۹ آگاه بود. نک.

Warren, *Imperialism: Pioneer of Capitalism*, ۹۷-۹۸; Research Unit for Political Economy, "On the History of Imperialism Theory," *Monthly Review* ۵۹, no. ۷ (December ۲۰۰۷): ۴۲-۵۰.

ادعای وارن مبنی بر این‌که از نظر مارکس، امپریالیسم نقش سازنده‌ای در رابطه با صنعتی‌سازی ایفا می‌کند، در اثر ذیل رد شد:

Kenzo Mohri, "Marx and 'Underdevelopment,'" *Monthly Review* ۳۰, no. ۱۱ (April ۱۹۷۹): ۳۲-۴۲; and Suniti Kumar Ghosh, "Marx on India," *Monthly Review* ۳۵, no. ۸ (January ۱۹۸۴): ۳۹-۵۳.

برای رده‌های جدیدتر که متکی بر مطالب تازه‌ای است، نک.

Kevin Anderson, *Marx at the Margins* (Chicago: University of Chicago Press, ۲۰۱۶).

^{۲۰} Giovanni Arrighi, *The Geometry of Imperialism* (London: Verso, ۱۹۸۳), ۱۷۱-۷۳; Giovanni Arrighi, "Lineages of Empire," in *Debating Empire*, ed. Gopal Balakrishnan (London: Verso, ۲۰۰۳), ۳۵.

اریگی در قرن بیستم طولانی به طور کامل از تحلیل سرمایه‌ی انحصاری و قدرت انحصاری در تطور بنگاه‌های غول‌آسای مدرن فاصله گرفت - و بدین ترتیب مرحله‌ی انحصاری سرمایه‌داری را که لنین با امپریالیسم همسان انگاشته بود رها کرد- و در عوض تصمیم گرفت که تحلیل نوکلاسیک هزینه‌های مبادلاتی را به‌عنوان توضیحی کافی برای رشد شرکت‌های چندملیتی، جایگزین آن کند.

Giovanni Arrighi, *The Long Twentieth Century* (London: Verso, ۱۹۹۴), ۲۱۸-۱۹, ۲۳۹-۴۳.

^{۲۱} Michael Hardt and Antonio Negri, *Empire* (Cambridge, MA: Harvard University Press, ۲۰۰۰), ۱۷۸, ۲۳۴, ۳۳۲-۳۵; Thomas L. Friedman, *The World Is Flat* (New York: Farrar, Strauss, and Giroux, ۲۰۰۵); Francis Fukuyama, *The End of History and the Last Man* (New York: The Free Press, ۱۹۹۲).

^{۲۲} Ellen Meiksins Wood, "A Manifesto for Global Capitalism?," in *Debating Empire*, ۶۱-۸۲; John Bellamy Foster, "Imperialism and 'Empire,'" *Monthly Review* ۵۳, no. ۷ (December ۲۰۰۱): ۱-۹.

^{۳۳} Leo Panitch and Sam Gindin, *The Making of Global Capitalism* (London: Verso, ۲۰۱۳), ۱۲, ۲۶, ۲۷۵; Tony Norfield, *The City* (London: Verso, ۲۰۱۷), ۱۴–۱۷; Peter Gowan, *The Global Gamble* (London: Verso, ۱۹۹۹), ۱۹–۳۸.

^{۳۴} William I. Robinson, *A Theory of Global Capital* (Baltimore: Johns Hopkins University Press, ۲۰۰۴), ۴۴–۴۹; John A. Hobson, *Imperialism: A Study* (London: James Nisbet and Company, ۱۹۰۲).

^{۳۵} William I. Robinson, *Into the Tempest* (Chicago: Haymarket, ۲۰۱۸), ۹۹–۱۲۱.

در باب نقاط ضعف تجربی تز سرمایه‌ی فراملی، نک.

“Transnational Capitalism or Collective Imperialism,” *Pambazuka News*, March ۲۳, ۲۰۱۱; Ha-Joon Chang, *Things They Don’t Tell You About Capitalism* (New York: Bloomsbury, ۲۰۱۰), ۷۴–۸۷; Ernesto Screpanti, *Global Imperialism and the Great Crisis* (New York: Monthly Review Press, ۲۰۱۴), ۵۷–۵۸.

^{۳۶} David Harvey, “A Commentary on *A Theory of Imperialism*,” in *A Theory of Imperialism*, Patnaik and Patnaik, ۱۶۹, ۱۷۱; David Harvey, “Realities on the Ground: David Harvey Replies to John Smith,” *Review of African Political Economy* blog, February ۵, ۲۰۱۸; David Harvey, “Imperialism: Is It Still a Relevant Concept?,” (contribution to discussion on this topic presented at Center for Public Scholarship, New School for Social Research, New York, May ۱, ۲۰۱۷), available on YouTube.

هاروی در آثار اولیه‌ی خود همدلی بیشتری با انگاره‌ی امپریالیسم داشت، همانند مقاله‌ی ۱۹۷۵ او در باب «جغرافیای انباشت سرمایه» که در کتاب ذیل تجدید چاپ شد:

David Harvey, *Spaces of Capital* (New York: Routledge, ۲۰۰۱), ۲۶۰–۶۱. See also David Harvey, *The Limits to Capital* (۱۹۸۲; repr., London: Verso, ۲۰۰۶), ۴۳۹–۴۲.

^{۳۷} David Harvey, *The New Imperialism* (Oxford: Oxford University Press, ۲۰۰۳), ۷, ۲۷, ۱۶۳, ۲۰۹–۱۱; Harvey, “Imperialism: Is It Still a Relevant Concept?”

^{۳۸} Harvey, “Imperialism: Is It Still a Relevant Concept?”; Harvey, “A Commentary on *A Theory of Imperialism*,” ۱۶۹.

^{۲۹} Harvey, "Realities on the Ground."

^{۳۰} David Harvey, *Seventeen Contradictions of Capitalism* (Oxford: Oxford University Press, ۲۰۱۴), ۱۳۵.

هاروی می‌گوید که «جستجوی رانت» که توسط جوزف استیگلیتز برای ارجاع به تصرف ثروت به جای خلق آن استفاده می‌شود، «چیزی نیست جز راه مؤدبانه و نسبتاً بی‌طرفانه‌ای برای اشاره به آنچه من "انباشت به‌مدد سلب مالکیت" می‌نامم» (هاروی، *هفده تناقض سرمایه‌داری*، ص. ۱۳۳). می‌توان به نوبه‌ی خود گفت که «انباشت به‌مدد سلب مالکیت» صرفاً راهی مؤدبانه و نسبتاً بی‌طرفانه برای اشاره به آن چیزی است که مارکس خلع‌ید (یا سود حاصل از خلع‌ید) می‌نامید.

^{۳۱} Karl Marx, *Capital*, vol. ۱ (London: Penguin, ۱۹۷۶), ۹۱۵.

در باب مفهوم مارکس از «سود حاصل از خلع‌ید» (یا سود حاصل از انتقال مالکیت)، نک.

John Bellamy Foster and Brett Clark, "The Expropriation of Nature," *Monthly Review* ۶۹, no. ۱۰ (March ۲۰۱۸): ۱-۲۷.

^{۳۲} Marquess of Salisbury quoted in Paul A. Baran, *The Political Economy of Growth* (New York: Monthly Review Press, ۱۹۵۷), ۱۴۵.

^{۳۳} Utsa Patnaik, "Revisiting the 'Drain,' or Transfers from India to Britain in the Context of Global Diffusion of Capitalism," in *Agrarian and Other Histories*, ed. Shubhra Chakrabarti and Utsa Patnaik (New Delhi: Tulika, ۲۰۱۷), ۳۱۱.

^{۳۴} Magdoff, *Globalization*, ۴, ۴۱.

^{۳۵} Atilio Borón, "Empire" and Imperialism (London: Zed, ۲۰۰۵), ۳.

^{۳۶} Amin, *Modern Imperialism*, ۱۶۲, ۱۹۳-۹۵.

^{۳۷} John Bellamy Foster and Robert W. McChesney, *The Endless Crisis* (New York: Monthly Review, ۲۰۱۲), ۷۶-۷۷.

^{۳۸} Intan Suwandi, R. Jamil Jonna, and John Bellamy Foster, "[Global Commodity Chains and the New Imperialism](#)," *Monthly Review* ۷۰, no. ۱۰ (March ۲۰۱۹): ۱-۲۴.

^{۳۹} در باب ارتش ذخیره‌ی جهانی، نک.

Foster and McChesney, *The Endless Crisis*, ۱۲۵-۵۴.

^{٤٠} Tony Norfield, "T-Shirt Economics: Labour in the Imperialist World Economy," in *Struggle in a Time of Crisis*, ed. Nicolas Pons-Vignon and Mbuso Nkosi (London: Pluto, ٢٠١٥), ٢٣-٢٨; John Smith, *Imperialism in the Twenty-First Century* (New York: Monthly Review Press, ٢٠١٤), ١٣-١٤.

^{٤١} Suwandi, Jonna, and Foster, "Global Commodity Chains and the New Imperialism," ١٤-١٥.

^{٤٢} Norfield, "T-Shirt Economics," ٢٥-٢٤.

^{٤٣} Foster and McChesney, *The Endless Crisis*, ١٤٠-٤١.

^{٤٤} International Labour Organization, Table ٤a. Employment by Aggregate Sector (by Sex), in *Key Indicators of the Labour Market (KILM)*, ١١th ed. (Geneva: International Labour Office, ٢٠١٤); "Economic Groups and Composition," United Nations Conference on Trade and Development, <http://unctadstat.unctad.org>.

^{٤٥} United Nations Conference on Trade and Development, "Non-Equity Modes of International Production and Development," in *World Investment Report*, ٢٠١١ (Geneva: United Nations, ٢٠١١), ١٢٣, ١٣٢.

^{٤٦} Norfield, *The City*, ٩, ١٤٩; Federal Reserve Bank of St. Louis Economic Research, FRED, Net Domestic Investment: Private: Domestic Business, accessed May ١٨, ٢٠١٩; Stephanie E. Curcuru and Charles P. Thomas, "The Return on U.S. Direct Investment at Home and Abroad," International Finance Discussion Papers, no. ١٠٥٧, Board of Governors of the Federal Reserve System, October ٢٠١٢.

^{٤٧} Paul A. Baran and Paul M. Sweezy, *Monopoly Capital* (New York: Monthly Review Press, ١٩٤٤), ١٠٧-١٠٨.

^{٤٨} Dev Kar and Guttorm Schjelderup, *Financial Flows and Tax Havens* (London: Global Financial Integrity, Norwegian School of Economics, ٢٠١٥), ١٩; Jason Hickel, *The Divide* (New York: W. W. Norton, ٢٠١٧), ٢٧.

^{٤٩} Karl Marx and Frederick Engels, *Collected Works*, vol. ٣٠ (New York: International, ١٩٧٥), ٥٩.

^{۵۰} Norfield, *The City*, ۷۶.

^{۵۱} Kar and Schjelderup, *Financial Flows and Tax Havens*, ۱۵-۱۷.

^{۵۲} Karl Marx, *Capital*, vol. ۳ (London: Penguin, ۱۹۸۱), ۳۴۵.

^{۵۳} Hickel, *The Divide*, ۲۹۰-۹۱.

^{۵۴} Gernot Köhler, "The Structure of Global Money and World Tables of Unequal Exchange," *Journal of World-System Research* ۴ (۱۹۹۸): ۱۴۵-۶۸; Gernot Köhler, *Global Keynesianism: Unequal Exchange and Global Exploitation* (New York: Nova Science, ۲۰۰۲), ۴۳-۱۰۰; Gernot Köhler, "Unequal Exchange ۱۹۶۵-۱۹۹۵," November ۱۹۸۸; Hickel, *The Divide*, ۲۹۰-۹۱.

زک کوپ (Zak Cope) با اتکا بر چندین راه مختلف برای محاسبه‌ی انتقال ارزش به واسطه‌ی مبادله‌ی نابرابر، به ارقام ۲,۶ تا ۴,۹ تریلیون دلار، بسته به روش مورد استفاده، برای سال ۲۰۰۹ رسید. Zak Cope, *Divided World Divided Class* (Montreal: Kersplebedeb, ۲۰۱۲), ۲۶۲.

^{۵۵} Amin, *Modern Imperialism*, ۲۲۳-۲۵.

^{۵۶} John Smith, "Marx's Capital and the Global Crisis," in *The Changing Face of Imperialism*, ed. Sunanda Sen and Maria Cristina Marcuzzo (London: Routledge, ۲۰۱۸), ۴۳-۴۵; *Imperialism in the Twenty-First Century*, ۲۵۲; Tony Norfield, "Imperialism, a Marxist Understanding," *Socialist Economist*, March ۲۲, ۲۰۱۹. On the wider issues of value capture, see Mariana Mazzucato, *The Value of Everything* (New York: PublicAffairs, ۲۰۱۸).

^{۵۷} نقش «جزایر گنج»، عمدتاً در دریای کارائیب، سرمایه‌ی برون‌مرزی هنگفتی را در پناهگاه‌های مالیاتی پررنگ می‌سازد. نک.

Nicholas Shaxson, *Treasure Islands* (New York: Palgrave-Macmillan, ۲۰۱۱).

توماس پیکتی نیز شکاف رو به رشد میان سرمایه‌گذاری ارشد (نقش سنتی سرمایه) و انباشت ثروت را برجسته ساخته است.

Thomas Piketty, *Capital in the Twenty-First Century* (Cambridge, MA: Harvard University Press, ۲۰۱۴).

^{۵۸} Amin, *Modern Imperialism*, ۱۱۰-۱۱.

^{۵۹} “The Military Cost of Defending the Global Oil Supply,” *Securing America’s Future Energy*, September ۲۱, ۲۰۱۸.

^{۶۰} Norfield, *The City*, ۱۲۳, ۱۲۶.

^{۶۱} در باب تغییر به سوی امپریالیسم تهاجمی تر در پی سقوط اتحاد جماهیر شوروی، نک.

John Bellamy Foster, *Naked Imperialism* (New York: Monthly Review Press, ۲۰۰۶).

^{۶۲} جنو-اقتصاد به معنای احیای جنگ اقتصادی است. برای استراتژی بزرگ در این رابطه از طرف شورای روابط خارجی، نک.

Robert D. Blackwill and Jennifer M. Harris, *War by Other Means* (Cambridge, MA: Harvard University Press, ۲۰۱۶).

^{۶۳} Donald Trump, “President Trump Vows to Usher in Golden Era of American Energy Dominance,” June ۳۰, ۲۰۱۷, <http://whitehouse.gov>.

^{۶۴} See John Bellamy Foster, *Trump in the White House* (New York: Monthly Review Press, ۲۰۱۷).

^{۶۵} در باب تاریخ امپریالیسم اجتماعی، نک.

Bernard Semmel, *Imperialism and Social Reform* (Garden City, NY: Doubleday, ۱۹۶۰).

^{۶۶} Magdoff, *Globalization*, ۴-۵.

^{۶۷} Marx and Engels, *Collected Works*, vol. ۱, ۱۸۰.

^{۶۸} «یک جنبش کارگری رادیکال [در شمال] نمی تواند به واقعیت پیوندد مگر این که صریحاً با جنگ های امپریالیستی، تولید و فروش تسلیحات، دخالت ارتش در اقتصاد محلی و زندگی روزانه، میهن پرستی پرچم ها و سرودهای ملی، و این شعار که همگی باید از جوخه های نظامی حمایت کنیم، مخالفت ورزد. ناسیونالیسم بیماری ای در شمال جهان است که مانع از همبستگی جهانی طبقه ی کارگر - ضروری برای آزادسازی انسان - می شود».

Michael D. Yates, *Can the Working Class Change the World?* (New York: Monthly Review Press, ۲۰۱۸), ۱۶۰.

^{۶۹} Karl Marx and Friedrich Engels, *The Communist Manifesto* (New York: Monthly Review Press, ۱۹۶۴), ۷.